

ترور ربانی؛ یعنی که «بالا تر از سیاهی هم رنگ»

هست!

ترور عجیب، چندی آور و خبیثانه برهان الدین ربانی یکی از چند چهره محدود سیاسی ردیف اول افغانستان در 4 دهه اخیر؛ پیش از همه نشان داد که بالاتر از سیاهی هم رنگ هست!

چنانکه در روزگار ما صدها گونه شعاع کشف گردیده است که در آخرین تحلیل همان اجزای نور اند ولی سابقاً حتی نوابغ و پیامبران ما؛ قادر نبودند به هستی آنها پی ببرند. منجمله ماوراءبنفش؛ مادون قرمز؛ ایکسری، گامای، رادیو اکتیف و غیره. سیاهی و سپیدی و رنگ های هفتگانه که اینک به اجزا و طیف های بیحد و حساب تقسیم و تفکیک میشوند؛ نزد دانش عصر ما چیزی است که در حیطه معلومات بشر حتی در دو سه قرن پیش همانند نداشت.

هکذا مردمان قدیم توانایی برای یافتن رابطه میان رنگ و نور نداشتند و منجمله مستقیماً تصویر رنگی از اشیا و پدیده ها برداشته نمیتوانستند؛ امری که امروز؛ اطفال بسیار کوچک توسط موبایل ها و کمره های دستی؛ در ساعت اعداد سرسام آوری از آنها را ردیف میکنند.

لذا اینکه اجداد ما گفته بودند «بالا تر از سیاهی؛ رنگ نیست!» اعتباری در حد توانایی های بینایی آدمیان در همان زمانها داشت. این حقیقت بار دیگر نشان میدهد که ما نیازمند باز بینی به همه اجزای فرهنگ گذشته میباشیم؛ فرهنگی که تحت شرایط و امکانات بخصوص زمان - مکان؛ یا به سخن آلبرت اینشتاین Time-spice سپری شده و از بین رفته؛ موجودیت یافته است. یعنی که فرهنگ ها و باور ها؛ ابدیت ندارند و نمیتوانند دانسته باشند و محکوم زمان - مکان و محدود شده در زمان - مکان یا Time-spice اند.

برهان الدین ربانی کی بود که چنین هدف «جهاد اسلامی!» طالبان و باداران شان قرار گرفت؟

- کمونیست و دهری بود؟
- شیعه و خوارج بود؟
- سیکولار و مدرن بود؟
-؟؟؟

می بینید که نه؛ برهان الدین ربانی نه تنها مسلمان دانا و کتابی بود بلکه از عالیتین دانشگاه های جهان «اسلام» اسناد فراغت داشت و عمری را فقط اسلام و اسلام باوری تدریس میکرد و از همین لحاظ ملقب به «استاد» بود.

او نه تنها «مسلمان و دانا اسلام» - با قرانت اهل سنت و جماعت - بود بلکه در اساس؛ فلسفه سیاسی و حیاتی اش؛ «اسلامی» بود و آنهم از نوع «اخوانی» که در افراطیت خویش دست کم از وهابیت نداشته است و ندارد!

او نه تنها دانشمند اسلامی و «استاد» آموزش های اسلامی بود که در زمینه؛ مرد عمل - آنهم در بالاترین مقیاس ها و مدارج بود. بدینجهت «نهضت اسلامی» را به وجود آورد که کلیدین حکمتیار و پیش کسوتان فراوان «جهاد» و اخوانیت و اسلاف مسلم همین طالبان همه شامل آن بودند. پس از انشعاب ها و افتراق های سلیقوی ... در «نهضت اسلامی» در پاکستان بود که تنظیم های گوناگون علم شدند و به اصطلاح جهاد مردم افغانستان را رهبری کردند و افغانستان را از «کفر و کمونیزم و شوروی» گویا «آزاد» ساختند.

اسلام و اسلام باوری ی ساده لوحانه و عقب مانده از مقتضیات عصر؛ ربانی و همپالکی ها را به دام مدعیان کذاب و سیاس اسلام در منطقه انداخت ؛ درین راستا سازمان استخباراتی ارتش پاکستان نقش و مقام درجه اول داشت . تنها صفحات «تلک خرس» حاوی اعترافات و افتخارات دگروال محمد یوسف پاکستانی که کرنیل رهبران معظم جهادی! از جمله ربانی بود ؛ کافیسیت که ما به عمق فاجعه ایکه برهان الدین ربانی و سایر سران و قوماندانان تنظیم ها مدت های مدید به مقاصد پلید و مطامع شوم فرنگی های پنجابی ، شوونیست های پشاور و شیخ های از خدا بیخبر عربی و فراتر - صیهونیست ها و امپریالیست ها - استعمال شوند ؛ پی ببریم .

تحلیل روانشناسانه و جامعه شناسانه نشان میدهد که جز اسلام و اسلام باوری ؛ هیچ نیروی دیگر نمیتوانست چنین فاجعه را رقم زند ؛ و آقای ربانی و دیگر رهبران و قوماندانان جهاد ؛ و به تبع آنها حتی اکثریت مردمان افغانستان را به چنان «از خوبگانه گی» بکشاند که تیشه بر ریشه خود زدن و خودکشی و خود سوزی و وطن و نوامیس خود تباه و بریاد کردن را اسباب مباهات خویش هم بدانند !

برهان الدین ربانی که چنین غریق اسلام و اسلام باوری ی اخوانی بود ؛ وقتی مسئولیت دولت جهادی در افغانستان را بر دوش گرفت ؛ امکان داشت تازه و تازه و کم کم - چه بسا با ناباوری - دیده و دریافته بود که نه بابا ؛ اسلام و حتی دین و باور و فرهنگی ... در کار نیست ؛ فقط «بازی ها» ست و « بازی بزرگ جدید» ؛ مقصد از اسلام ؛ و «وا اسلاما!» نفت است و منافع جیوپولتیکی ی بیگانه گان؛ و منجمله «جنگ سرد» مطرح است و به پایان بردن آن با هیزم سوخت ساختن افغانستان و مردم بدبخت و از دنیا و مافیها بی خبر آن !

استاد برهان الدین ربانی که از شاگردی ی خفت بار ISI سازمان جهنمی استخبارات پاکستان ؛ به ارگ کابل رسیده بود ؛ حداقل منجیث یک متفکر و صغرا و کبرا کننده اسلامی ی معاصر بایست به تجربه درمی یافت که باشگاه ابلیس و مرکز قومانده و لشکرکشی ها برای «آهسته آهسته به آتش کشیدن افغانستان» آنجا و آن سو است !!

اما همه این گونه دریافت های الزامی و سایر اسرار مخوفتر و مگوتر که به ناگزیر در جریان آنها قرار میگرفت ؛ نتوانست برهان الدین ربانی را تغییری دهد ؛ او همچنان که در عقیده مسلمان بود؛ در سیاست ؛ اخوانی باقی ماند . حتی ترور بی حد عبرتناک و آموزنده و ساینتیفیک و ستراتیژیک « امر صاحب مسعود » در مقدمهء حادثه 11 سپتامبر ؛ نیز نتوانست ؛ خللی در سیاست و کیاست او ایجاد نماید ؛ چنانکه ؛ به امریکایی ها و پاکستانی ها و دیگر گرداننده گان «بازی بزرگ جدید» خیلی ساده لیک گفت ؛ شاید با احساس ناچاری ی حزبی و سیاسی و کشوری ؛ و یا به انگیزهء سود ها و موقعیت های واقعی ؛ یا به دلیل مصلحت بینی ها و چیز هایی که وظیفه مؤرخان است آنها را محققانه برملا نمایند ؛ با امضاء و تصدیق و قومانده؛ او ؛ افغانستان اسلامی به اشغال نه یک بیگانه غیر دینی ؛ بلکه به اشغال سیلی از بیگانه گان غیر دینی رفت !!!

بدینگونه رهبر « جهاد و مقاومت » اخوانی - اسلامی ؛ رهبر تسلیم و امر بری و برده گی و اسارت گردید که صرف ؛ مینواند کم و کیف تاریخ و کج و پیچ فلسفه و عمل اخوانی گری در قرن 19 و 20 که رابرت درایغوس ژورنالیست محقق جهانی ؛ در کتاب « بازی شیطانی » حلاجی کرده و به نمایش گذاشته است ؛ آنرا توجیه کند و قابل درک سازد .

به هرحال در بدل خطا های مرگبار و گمراه سازی های بیحد و بیرحمانهء مردم و رهروان توسط استادان و رهبران معظم!! جهادی منجمله استاد ربانی ؛ اینک دههء سوم ؛ به پایان میرسد که افغانستان نه تنها آزاد و مستقل نیست ؛ نه تنها اسلامی و اهل کددام باور و معنویت روشن و پایدار و حاکم و قایم نیست ؛ بلکه روز تا روز تباہتر و تاریکتر و خشن تر و بربر منشانه تر و قلمروی وحشت و دهشت جنگلی شده می رود.

و اینک به ناگزیر آنها که « تاریخ مصرف » شان به پایان رسیده است ؛ باید به دور ریخته شوند !

اما در مورد برهان الدین ربانی ؛ این عمیله ؛ با عجله شگفت آور و تشریفات و ترتیبات خیلی بیسابقه و حتی سرسام کننده اجرا گردید. او با اشتراک در «کنفرانس بیداری ی اسلامی!» منعقد تهران ؛ به دویبی رفته بود و شاید اموری داشت و استراحتی میکرد ؛ چونکه عملاً هم از مقام مشعشع «ریاست شورای عالی صلح» کنار رفته بود . و شاید در آنسوی خط چیز های دیگری جریان داشت و یا اتفاق می افتاد .

به هرحال با دعوت مصرانه و علی العجاله کسانی در شورای عالی صلح ؛ به کابل احضار گردید و تحت پوشش اینکه بالاخره با دست او باب صلحی گشوده خواهد شد ؛ به ملاقات یکی از رهبران نامنهاد طالبان آماده ساخته شد و اگر ادعای احمد ولی مسعود درست باشد ؛ حتی توسط تلفونها و تقاضا های حامد کرزی رئیس جمهور از امریکا؛ وادار گردید که بمب انتحاری را درآغوش بکشد و به سرنوشتی که برایش نه در عرش و ملکوت بلکه در ISI و شاید CIA و مماثل ها رقم زده شده بود ؛ واصل گردد!

یکی از مبصران و نویسنده گان مذهبی اخیراً در سایت های اینترنتی زیر عنوان « کشته شدن آقای برهان الدین ربانی و بار مکافات عمل»؛ مرگ برهان الدین ربانی را به دلایل و توجیهاتی که کرده ؛ به مردم افغانستان تبریک گفته است !

<http://www.mashal.org/content.php?c=hejtemahi&id=00798>

بنده حتی در همان دلایل و توجیهات چیزی برای تبریک گفتن به مردم افغانستان یا به مردم این و آن قوم و یا حتی به مردم این و آن منطقه و حتی حتی حتی به فردی از افراد افغانستان نمی یابم و تازه وحشتم بالا میگیرد که هنوز ما قادر نیستیم چیز قابل ملاحظه ای از تجارب اینهمه سنگین و سهمگین تاریخی بیاموزیم . به نظر این حقیر فقط ما باید «اندیشیدن» با اصول اندیشیدن منطقی و خردمندانه و علمی و ساینترفیک را بیاموزیم و آنگاه خواهیم توانست ؛ سری از اسرار را منجمله در معمای ترور این چنین دراماتیک که گویا تمامی امکانات در پاکستان و افغانستان و فراتر برای آن بسیج گردیده بود ؛ پیدا کنیم .

مقاله و تبصرهء گویا شجاعانه و افشاگرانه و خردمندانه آن عزیز با تمام داشته ها ؛ تقریباً هیچ چیز ندارد ؛ چرا که قادر نمیشود ؛ به درون ISI و باشگاه های مطرح دیگر سری بزند ؛ هم خود ربانی و هم قاتلان او را ؛ در همانجا بیابد و نشان دهد !

افغانستان ؛ دیگر به خاطر آنکه به پاید و بماند به نسل متفاوتی از سیاسیون ضرورت دارد که دین و دنیا را به هم قاطی نکنند و فقط با قال و مقال و فعال.. و ریش و ردا و بکول ... با دشمنان محیل و مکار و مجهز به آخرین تکنولوژی ها مقابل نشوند و مردم بدبخت را گوشت دهن توپ و تانک و انتحار و انفجار و تششعات و امواج عقل برانداز و زنده گی برانداز نکنند !